

## مسئله: سبّ المومن

از اموری که می توان در ضمن مباحث فقه هنر مطرح شود، بحث سب مومن است.

این امر اگر چه هنر نیست ولی ممکن است سبّ مومن با زبان هنر وقوع یابد چنانکه در این روزگار متاسفانه به نام هنر و آزادی بیان، نسبت به پیامبر اسلام توهین صورت می گیرد.

### مقدمه ۱:

کلماتی که می تواند در این مسئله، مورد بحث قرار گیرد متعدد است. این کلمات را باید به طور جداگانه بررسی کنیم تا اولاً ببینیم آیا همه یک معنی را حکایت می کنند و ثانیاً در صورت تغایر، حکم هر یک چیست؟

الف) سب از ریشه س ب ب و چنانکه مرحوم مصطفوی در التحقيق فی کلمات القرآن می نویسد:  
«أنَّ الأَصْلَ الواحدُ فی هذه المادّة: هو الحصر و الحدّ بالنسبة الى سعة شيء و انطلاقه و اعتلائه.

و هذا المعنى یختلف باختلاف الموارد و الموضوعات: ففي مورد حصر الأشخاص یعبّر بالسبّ، فیقال سبّه إذا قال فیهِ ما یوجب حصره و یمنع عن انطلاقه و اعتلائه، فالشتم و التقییح من مصادیق هذا المفهوم.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. س ب ب، در اصل به معنای محصور کردن و محدود کردن یک شیء از جهت سعه و آزادی و علو است.

۲. و این معنا در موارد مختلف، تفاوت می کند

۳. اگر اشخاص را محدود کرده باشیم می گوئیم او را سب کرده ایم چرا که او را از علو و آزادی منع کرده ایم و رفعت او را محدود کرده ایم.

۴. لذا شتم (دشنام) و تقییح از مصادیق آن هستند.

ایشان در همین رابطه به آیه شریفه:

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»<sup>۲</sup>

۱. التحقيق فی کلمات القرآن، ج ۵، ص ۱۴

۲. انعام، آیه ۱۰۸





استناد می کند و می نویسد: سب در این آیه، چیزی است که موجب محدود کردن مقام و مرتبه و شأن خدای تعالی می شود<sup>۱</sup>

مرحوم مصطفوی سپس به «سبب» (به معنای علت) اشاره می کند و می نویسد: «سبب چیزی است که به وسیله آن به یک شیء دیگر می رسیم چرا که آن شیء دیگر را محدود و محصور می کنیم» و به همین جهت با «علت» و «موجب» تفاوت دارد.<sup>۲</sup>

الفروق اللغویة نیز در مقام فرق بین سب و شتم می نویسد:

«أن الشتم تقبیح أمر المشتوم بالقول وأصله من الشتامة وهو قبح الوجه ورجل شتیم قبیح الوجه وسمى الاسد شتیما لقبح منظره، والسب هو الاطئاب فی الشتم والاطالة فيه واشتقاقه من السب وهی الشقة الطویلة ویقال لها سبیب أيضا، وسبیب الفرس شعر ذنبه سمی بذلك لطوله خلاف العرف، والسب العمامة الطویلة فهذا هو الاصل فإن استعمل فی غیر ذلك فهو توسع»<sup>۳</sup>

توضیح:

۱. تقبیح کاری است که مربوط به چیزی است که مشتوم است [توجه شود که در عبارت الفروق اللغویة شتم را «تقبیح امر المشتوم» ضبط کرده است که ممکن است تصحیف باشد]
۲. این واژه از ریشه «شتامت» به معنای زشتی صورت اخذ شده است
۳. سب به معنای کش دادن و مبالغه کردن و طول دادن شتم است [چنانکه یکی از معانی سب، طناب است]<sup>۴</sup>
۴. و این واژه از سب به معنای «شقة طویله» [مسافت طولانی = شقة، شکاف جامه / قطعه لباس/ عبا = شقة]
۵. به «شقة طویله»، سبیب هم گفته می شود.
۶. سبیب اسب یعنی موی دم اسب (چراکه خلاف متعارف بلند شده است)
۷. سب به معنای عمامه طولانی هم است
۸. پس سب در غیر این معنی، مجاز است.

ما می گوئیم:

۱. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۵، ص ۱۵

۲. همان

۳. الفروق اللغویة، ص ۲۹۴

۴. العین، ج ۷، ص ۲۰۳



به نظر می رسد با توجه به آنچه خواندیم، سبّ به معنای افراط در دشنام دادن و ادامه دادن آن است (و یا معنایی که ملازم با آن است) و البته می توان آن را به معنای اصل دشنام هم گرفت، چنانکه معمول کتاب های لغت چنین کرده اند،<sup>۱</sup> جمهرة اللغة، سب را به معنای قطع دانسته است و می نویسد سبّ به معنای شتم است چون «خرق آبرو» می باشد.<sup>۲</sup>

راغب در مفردات القرآن می نویسد: «سب، شتم و جیع است»<sup>۳</sup> [وجیع: ناراحت کننده / دردناک]

ب) شتم: در ضمن بحث از سبّ، این واژه را هم بازشناسی کردیم نکته مهم درباره این لغت آن است که لسان العرب می نویسد، شتم عبارت است از: «قبيح الكلام و ليس فيه القذف»<sup>۴</sup>  
ج) فحش: مرحوم مصطفوی درباره این واژه می نویسد:

«أنّ الأصل الواحد في المادة: هو القبح البين. و الفرق بينها و بين موادّ- القبح و الهجن و السوء و الكراهة و الفضح و الضرّ و الفساد:

أنّ القُبْحَ في قبال الحسن، أعمّ من أن يكون في قول أو فعل، و تكون في الصورة.  
و الهَجْنُ: قبح في عيب لا مطلقاً.

و السُّوءُ: غير مستحسن في ذاته، في صورة أو غيرها، و يكون فيما يُعلم.

و الضَّرُّ: في قبال النفع، يكون فيما لا يُعلم، و قد يكون في نفسه مطلوباً.

و الفَسَادُ: اختلال في عمل أو رأى، في قبال الصلاح.

و الفَضْحُ: انكشاف السوء و ظهوره و اشتهاره.

و الكَرَاهَةُ: في قبال الحبّ، ما يكون غير مطلوب.

و اظهار القول السّيء، و إبراز البخل، و التجاوز عن الحقّ في مقام العمل: من مصادیق الأصل. و كلّ عصيان إذا كان بيّناً شديداً فهو فاحِشَةٌ و فحشاء، و الفحشاء أشدّ مفهوماً بوجود المدّة.

و المراد من البينّ و الظهور: ما يكون بيّناً قبحه في نفسه و معلوماً عند العرف و الشرع، و إن كان في باطن - كما في:

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۶۳

۲. جمهرة اللغة، ج ۱، ص ۶۹

۳. ص ۳۹۱

۴. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۱۸

وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ<sup>١</sup>. قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ<sup>٢</sup>

أى إذا كانت بيّنة، وقلنا إنَّ البين ما يكون واضحاً و منكشفاً.<sup>٣</sup>

توضیح:

١. فحش یعنی قبیح روشن
  ٢. روشن بودن یعنی قبیح این عمل در نزد عرف معلوم است و کسی در آن تردید ندارد (اگر چه ممکن است نفس عمل مخفی باشد)
  ٣. [مثلاً قبیح ربا معلوم است ولی ممکن است آدمی این کار را به گونه ای انجام دهد که مردمان نفهمند] کتاب های لغت هم معمولاً این واژه را به معنای قبیح در فعل یا قول، گرفته اند<sup>٤</sup>
- البته مفردات الفاظ قرآن، فحش را قبیح عظیم معنا کرده است.<sup>٥</sup>
- ما می گوئیم:
- با این حساب، فحش، کلام یا فعل قبیح است.

(د) هُجْر:

لسان العرب این واژه را به معنای «التقیح من الكلام» معنا کرده است و می نویسد که این لغت از «اهجار» مشتق شده است و «اهجر به اهجاراً: استهزأ به و قال فيه قولاً قبيحاً»<sup>٦</sup>

زمخشری هم اهجر را «نطق بالهجر و هو الفحش» معنا می کند.<sup>٧</sup>

مصباح المنیر نیز می نویسد:

«وَالهُجْرُ بِالضَّمِّ الْفُحْشُ وَهُوَ اسْمٌ مِنْ هَجَرَ يَهْجُرُ مِنْ بَابِ قَتَلَ وَفِيهِ لُغَةٌ أُخْرَى أَهْجَرَ فِي مَنْطِقِهِ بِالْأَلْفِ إِذَا أَكْثَرَ مِنْهُ حَتَّى جَاوَزَ مَا كَانَ يَتَكَلَّمُ بِهِ قَبْلَ ذَلِكَ. وَأَهْجَرْتُ بِالرَّجْلِ اسْتَهْزَأْتُ بِهِ وَقُلْتُ فِيهِ قَوْلًا قَبِيحًا وَرَمَاهُ بِالْهَجْرَاتِ أَيْ بِالْكَلِمَاتِ الَّتِي فِيهَا فُحْشٌ وَهَذِهِ مِنْ بَابِ لَابِنٍ وَتَأْمُرُ وَرَمَاهُ بِالْمُهْجَرَاتِ أَيْ بِالْفَوَاحِشِ»<sup>١</sup>

١. انعام، آیه ١٥١

٢. اعراف، آیه ٣٣

٣. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ٩، ص ٣٥

٤. مجمع البحرین، ج ٤، ص ١٤٨؛ لسان العرب، ج ٦، ص ٣٢٥؛ المحکم و المحيط الاعظم، ج ٣، ص ١١٤؛ مصباح المنیر، ج ٢، ص ٤٦٣

٥. مفردات الفاظ قرآن، ج ١، ص ٦٢٦

٦. لسان العرب، ج ٥، ص ٢٥٣

٧. اساس البلاغه، ص ٧٨٩





مرحوم مصطفوی، این واژه را از «ه ج ر» مشتق گرفته می نویسد اصل در این ریشه «ترک شیء مع وجود ارتباط بینهما» است و به اعتبار آنکه هذیان (که یَهْجُرُ به این معنی است) و افحاش (هَجْر)، متضمن نوعی خروج از حالت طبیعی (به سبب مرض یا غضب) است، به این معنی می باشند.<sup>۲</sup>

راغب نیز می نویسد: «اهجر» (باب افعال) مربوط به صورتی است که فرد عن قصد، «هَجْر من الکلام» را بیاورد و «هَجْر المریض» در صورتی است که مریض «هَجْر من الکلام» را بیاورد (هذیان)<sup>۳</sup>  
ه) قذف: مصباح المنیر قذیفه را به معنای «قیححه و شتم» معنی می کند و «قَذَفَ بقوله» را «تکلم من غیر تدبر و لا تأمل» بر می شمارد.<sup>۴</sup>

معجم مقائیس اصل این واژه را «رمی و انداختن» برمی شمارد<sup>۵</sup>  
مرحوم مصطفوی، بر این مطلب قیدی را اضافه می کنند و می نویسند اصل این ماده «رمی در موردی که طعن و تحقیر در آن است» می باشد. و لذا «قذف الرُعب» (و قذف فی قلوبهم الرعب) و یا قذف سنگ (و یُقذَفون من کل جانب) و قذف کلام زشت، هم با این معنی سازگار است.<sup>۶</sup>  
لسان العرب نیز قذف را سب معرفی می کند و قَذَّاف را منجیق برمی شمارد.<sup>۷</sup>  
تاج العروس می نویسد:

«فَأَصْلُ الْقَذْفِ: الرَّمِيُّ، ثُمَّ اسْتُعْمِلَ فِي السَّبِّ وَ رَمِيهَا بِالزَّنَا، أَوْ مَا كَانَ مَعْنَاهُ، حَتَّى غَلَبَ عَلَيْهِ.»<sup>۸</sup>

همین مطلب در النهایة فی غریب الحدیث هم آمده است<sup>۹</sup>  
مشابه این مطلب را لسان العرب نیز مورد اشاره قرار داده است ولی تصریح به اینکه قذف، «غلبه در نسبت زنا دارد» در این کتاب نیست<sup>۱۰</sup> بلکه در ادامه تصریح دارد که قذف به معنای «سب» (به طور مطلق) است.

۱. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۶۳۴
۲. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۱، ص ۲۴۰
۳. مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۳۳
۴. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۴۹۴
۵. معجم مقائیس اللغة، ج ۵، ص ۶۸
۶. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۲۱۸
۷. لسان العرب، ج ۲، ص ۳۶۴
۸. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۲، ص ۴۲۵
۹. ج ۴، ص ۲۹
۱۰. ج ۹، ص ۲۷۶

ز) لعن: لعن در لغت به معنای طرد و سب دانسته شده است<sup>۱</sup> و لسان العرب آن را به معنای «دور داشتن و طرد از خیر و طرد از خدا دانسته است»<sup>۲</sup>، مرحوم مصطفوی «لعن کردن خدا» را به معنای دور داشتن از رحمت و لطف خدا دانسته و «لعن کردن مردم» را به معنای اینکه مردم دعا کنند که خدا کسی را از رحمت خود به دور دارد و او را گرفتار غضب خود کند معنا کرده است.<sup>۳</sup>

البته افصح، لعن را نسبت قذف دادن<sup>۴</sup> معرفی کرده است و تاج العروس می نویسد که لعن کردن مردم به معنای «سب و دعا علیه آن‌ها» است.<sup>۵</sup>



۱. مصباح اللغه، ج ۲، ص ۵۵۴

۲. لسان العرب، ج ۳، ص ۳۸۸

۳. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۰، ص ۲۰۲

۴. افصح، ج ۱۰، ص ۱۹۰

۵. تاج العروس، ج ۱۸، ص ۵۱۰